شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال هفدهم
۲۴ آذر ۱۴۰۴
۲۴ جمادی‌الثانی ۱۴۴۷
شماره ۴۶۵۲

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۶:۴۷	غروب آفتاب ۱۶:۱۷:۴۸	اذان مغرب ۱۶:۳۸:۱۶	
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۱:۲۶	اذان صبح فردا ۰۵:۰۵:۰۴	طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۵:۴۵	

تقویم تاریخ

۲۴ آذر

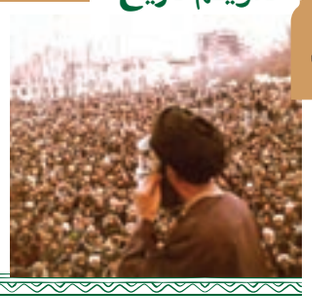

۲۴ آذر، سالروز **آغاز تحصن سیزده روزه علمای مشهد** در اعتراض به حمله رژیم پهلوی به بیمارستان امام رضا(ع) است. در این حادثه، روحانیت مبارز مشهد با رهبری آیت‌ا... خامنه‌ای در محوطه بیمارستان دست به تحصن گسترده‌ای زد. این اقدام با استقبال و همراهی گروه‌های مختلف مردم همراه شد.

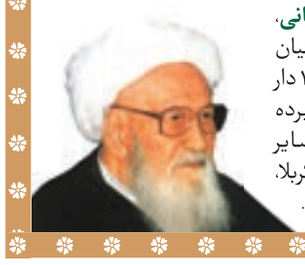

۲۴آذر سالروز درگذشت **شیخ مهدی واعظ خراسانی**، مشهور به محدث کبیر، از خطیبان مشهور و روحانیان تأثیرگذار در واقعه گوهرشاد است که در سال ۱۳۲۹ دار فانی را وداع گفت و در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد. مهدی واعظ خراسانی به جز مشهد به سایر شهرهای کشور نیز سفر کرد و بارها به بخارا، نجف، کربلا، کاظمین و سامرا برای ایراد وعظ و ارشاد دعوت شد.

عکس روز

این شکاف مهیب فاصله چندانی ندارد با ما. در نیشابور است و می‌گویند عمیق‌ترین و گسترده‌ترین پهنه‌های فرونشستی در ایران است. فاجعه‌ای که در پی برداشت‌های غیراصولی و بیش از حد مجاز از آب‌های زیرزمینی رخ داده و حالا خطوط ریلی، تأسیسات گازی و به‌طور کلی زیست و حیات را در این منطقه به خطر انداخته است.

عکس: ایسنا-مرتضی امین الرعایایی

شوخی بی‌شوخی

وقتی طلا، همه را نقره داغ می کند!

مهدی محمدی

همیشه آرزو داشتیم جزو آن قشر مرفه و باکلاسی باشیم که هر سال روز زن، برای همسرشان یک سرویس طلای سنگین هدیه می‌دهند و عکسش را در اینستاگرام می‌گذارند. خبر خوب این است که امسال این آرزو برآورده شد، البته به روش مهندسی معکوس! یعنی ما مثل آن هایی که روز زن طلا هدیه می‌دهند نشدیم، ولی آن ها مثل ما شدند و روز زن دیگر طلا هدیه نمی دهند!

رئیس اتحادیه طلا و جواهر مشهد گفته است هم زمان با روز زن امسال خرید طلا ۹۰ درصد کاهش یافته است و این گونه بود که عدالت اجتماعی در زمینه «طلا نخریدن» به صورت کامل برقرار شد.

البته هیچ کس به درستی نمی داند چرا مردم این فلز درخشان را کمتر می خرند، ولی برخی کارشناسان اقتصادی که مشخص نیست از کجا مدرک گرفته اند، احتمالات زیر را مطرح کرده اند:

احتمال اول: جهش کوانتومی قیمت ها! ممکن است برخی خانم های فداکار و آینده نگر به همسرشان گفته باشند: «عزیزم، لازم نیست برای من طلا که قیمتش نسبت به پارسال فقط سه برابر شده بخری! به فکر جیبت باش.» مرد هم که از این همه درک و شعور همسرش به وجد آمده، با خوشحالی دنبال کالایی می گردد که قیمتش فقط دوبرابر شده باشد. سرانجام با کلی پرس و جو و تحقیق میدانی، برای خانمش یک خودرو داخلی بدون قرعه کشی ثبت نام می کند که قیمتش نسبت به پارسال دوبرابر شده است و تحویل آن هم نهایتا سه سال دیگر است. این گونه هم در هزینه ها صرفه جویی کرده و هم یک غافل گیری ادامه دار و بلندمدت برای همسرش تدارک دیده است!

احتمال دوم: تغییر سبک زندگی بانوان. احتمالا سطح سلیقه خانم ها به شدت ارتقا یافته است. مثلا ممکن است بگویند: «من چی‌ام از جاری کوچیکه کمتره که شوهرش براش دو جلد رمان «در جست وجوی زمان از دست رفته» خریده... ولی تو پارسال برای من فقط چند تا النگوی سنگین خریدی که باعث کشیدگی تاندون ها و فشار روی مفاصل در ناحیه مچ و ساعدم شده. واقعا برای این سطح از تفکرت متأسفم!» لذا امسال آقای همسر به جای کالای مادی، کالای معنوی یعنی کتاب خریده است.

احتمال سوم: طبق ضرب المثل سزای گران فروش نخریدن است، زن و شوهرها برای پایین آوردن قیمت آن امسال بی خیال خرید طلا شده اند تا تقاضای طلا در سطح جهانی کاهش یابد و قیمت جهانی هر انس طلا هم شدیدا افت پیدا کند.

البته من مطمئنم با مدیران اقتصادی زبده و کارکشته ای که داریم، سال آینده طلا قیمتش شدیدا افت پیدا خواهد کرد. اگر این پیش بینی محقق نشد، نصف تمامی طلا و جواهراتی که روز زن سال آینده خواهم خرید مال شما!

اول شخص

مرد آرام کتابخانه

یادی از احمد احمدی بیرجندی، نویسنده فقید مقیم مشهد، هم‌زمان با سالروز درگذشتش

طرح: حسین صافی-شهرآرا

مریم شیعه|صبح زمستان است و صحن حرم هنوز آن قدر شلوغ نشده که صدای گام ها در آن گم شود. از میان جمعیت اندک زائران می‌گذرد و رو به گنبد طلایی رنگ، چند لحظه ای مکث می‌کند. زیر لب چیزهایی می‌گوید، سلام کوتاهی می دهد و بعد از آن راهی کتابخانه می شود. به ندرت این روال را برهم می زند. او هر روز صبح، بعد از آن سلام کوتاه، پشت میزش می نشیند. همان میزی که سال هاست روی آن کاغذ می چیند، دفتر می‌گذارد و کتاب ها را ستون می‌کند. امروز هم قرار است چند ساعت تمام، دنبال رد یک بیت بگردد. بیتی در مدح امیرالمؤمنین(ع) یا در مرثیه کربلا. جلوی او چند دیوان شعر باز است. از شاعران شناخته شده تا شاعران گمنام. با خودکار آبی رنگ، مدام یادداشت برمی دارد و با وسواس نام شاعر، بحر شعر، مضمون و اینکه این بیت در کدام یک از کتاب های قدیمی تر نقل شده است. او عاشق همین ریزه‌کاری هاست. اینکه بفهمد یک منقبت علوی، از کجا شروع شده و چطور در زبان فارسی پیچیده است. اینکه بداند مرثیه امام حسین(ع) در شعر فارسی چه مسیری آمده تا به روزگار او رسیده است. بعدها از مسیر همین دقت و علاقه، «مناقب علوی در شعر فارسی» یا «مدایح و مراثی حضرت ابوالفضل(ع)» بیرون می آید. هرازگاهی یکی از کارمندان کتابخانه، دستی بر شانه اش می‌گذارد و فهرست تازه ای از نسخه ها را روی میزش می‌گذارد. چشم هایش پشت عینک، برق می زند. نام یک شاعر ناشناخته در فهرست که پیدا می شود، انگار کودک کنجکاوی است که چیز تازه ای برای بازی پیدا می‌کند. دفترچه اش پر از شماره رده بندی، تاریخ چاپ و نشانه هایی است که فقط خودش معنایش را می فهمد. او از همین جزئیات است که تصویر بزرگ تری را از حضور اهل بیت(ع) در ادبیات فارسی می سازد. از غدیر و عاشورا گرفته تا مناجات امام سجاد(ع). وقت نماز که می شود، کتاب ها را می بندد، گوشه کاغذها را تا می زند و با احتیاط کنار هم می چیند.

در راهروهای کتابخانه، دانشجویانی از کنارش رد می شوند که خیلی هایشان نمی دانند همین مردی که آرام و کم صدا میان قفسه ها رفت وآمد می کند، مؤلف بیش از صد جلد کتاب و مقاله است. کسی که بخش بزرگی از مناقب، مراثی و زندگانی چهارده معصوم(ع) را از لابه‌لای دیوان ها و نسخه ها بیرون کشیده و برای نسل امروز بازنویسی کرده است.

به مقصد مشهد

سال ۱۳۰۱، در خانواده ای مذهبی در بیرجند به دنیا می آید. شهری کویری با کوچه های خاکی و مدرسه ای کوچک که در آن، معلم ها هنوز با چوب و دوات و تخته سیاه کار می‌کنند. پدرش، حاج ملامحمد دهگی بیرجندی، روحانی شناخته شده ای است و خانه آن ها پر از رفت وآمد طلاب و اهالی محل است. احمد نوجوان، میان حجره ها و حیاط کوچک خانه، بیشتر از هرچیز مجذوب کتاب هایی است که در قفسه های بلند چیده شده است. قرآن، نهج البلاغه، شرح ها و دیوان های شعر، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا، در بیرجند می‌گذراند و خیلی زود پایش به کلاس معلمی باز می شود. او در اوایل دهه ۱۳۲۰، تدریس را شروع می کند. او معلمی می شود که گاهی صورت شاگردانش را با دست های خودش می شوید، لباسشان را مرتب می‌کند و دغدغه‌کرامت همه کودکانی را دارد که در حاشیه شهر قد می‌کشند و کسی آن ها را نمی بیند.

بعد از چند سال دبیری، برای ادامه تحصیل راهی تهران می شود. در دانشگاه تهران و در رشته زبان های خارجی پذیرفته می شود. احمد بیرجندی لیسانس می‌گیرد و هم زمان پای درس استادانی چون معین و خانلری و الهی قمشه‌ای می نشیند. بعد از تهران، مسیر زندگی اش دوباره به خراسان برمی گردد. این بار مشهد، شهر دوم او می شود. شهری که تا آخر عمر در آن می ماند و هم در مدارس و هم در دانشگاه هایش تدریس می کند. کم کم، کار پژوهشی برای او جدی تر می شود. خلأیی وجود دارد که احمد بیرجندی خود را مسئول پر کردن آن می داند. در سال ۱۳۶۲ مسئولیت کتابخانه جامع گوهرشاد را بر عهده می‌گیرد، با بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی همکاری می‌کند و از سال ۱۳۷۰، در مرکز خراسان شناسی هم به عنوان پژوهشگر حضور دارد. او در طول عمر کاری اش، ۱۰۷ کتاب و مقاله ادبی و مذهبی می نویسد یا ترجمه می‌کند.

پل میان مبلغان و دانشجویان

«احمد احمدی بیرجندی» در میان سالی، بیش از گذشته درگیر مرتب‌کردن یادداشت ها، تکمیل کتاب ها و پاسخ به پرسش های پژوهشگران جوان شد. نامه های تقدیر بسیاری از وزیران آموزش و پرورش و فرهنگ و آموزش عالی، از رئیس فرهنگستان علوم و از بنیاد پژوهش های آستان قدس و... به دست او رسید و در کشوی میزش جمع شد. لوح هایی که برای سپاس‌گزاری از خدمت صادقانه اش در راه علم و گسترش فرهنگ اسلامی، تقدیمش شد. برای خودش این تقدیرنامه ها اهمیت چندانی نداشت و اصل ماجرا همان دفترهای پر از حاشیه نویسی و برگه هایی بود که با خط ریز، نوشته بود.

قلم ساده و بی تکلف او روشن می نوشت و برایش مهم بود که هم دانشجویان به او مراجعه کنند و هم مردم کوچه و خیابان. او پل میان نسل قدیم مبلغان و نسل جدید دانشجویان محسوب می شد. بر اخلاق، تواضع، پرکاری و اینکه علم بدون اخلاص، چیزی کم دارد تأکید و آنچه او را متمایز می‌کرد، فقط حجم آثارش نبود، ترکیب علم، ایمان، بی ادعایی و قدرت انتقال تجربه هایش بود. کسی که می توانست دانشی را که طی هفتادوچند سال اندوخته است، به زبان ساده و دقیق به دیگران منتقل کند. او در ۲۴آذر ۱۳۷۷، پس از ارائه خدمات بسیار فرهنگی در مشهد از دنیا رفت.

برای نوشتن این مطلب از اطلاعات، شهرآرانیوز، ویکی نور و پایگاه اطلاع رسانی حوزه استفاده شده است.

روز واقعه

یک پیمانه برنج، کمتر...

نویسنده آزاده چشمه سنگی

بند کلاه قرمز دخترک را زیر گلویش سفت می‌کنم، یک بوسه کوچک از گونه اش می‌گیرم و مثل هر صبح، توی پله ها برایش دست تکان می دهم. در را می بندم و تا قبل از بیدار شدن پسرک می روم سر وقت نهار. از آن روزهاست که نمی دانم چه چیزی درست کنم. یعنی می دانم. ولی باید فکر خیلی چیزها را کرده باشم. باید برآورد کنم وعده های خورشتی تا موعد بعدی خرید گوشت، کفاف هفته هایمان را بدهد. مرغ تمام کرده ایم. گوشت چرخ‌کرده دارد نفس های آخرش را می‌کشد. سرک می‌کشم توی قفسه سبزیجات. بامیه های فریز شده چشمک می زنند. همسرم دوست ندارد.

لوبیاسبزها آن طرف تر بیکار نشسته اند. دخترم نمی خورد. یک بسته کرفس آن گوشه کز کرده. اما دو روز پیش یک وعده خورشتی استفاده کردم. در فریزر را می بندم. می روم سر وقت گوشی. یک گروه چهارنفره دارم که همگی از روزگار دبیرستان با هم رفیقیم. با هم قد کشیدیم. توی عروسی های هم کل کشیدیم. بعد زایمان هایمان آمدیم قنداق بچه هایمان را بغل گرفتیم.

این گروه هم زده بودیم برای قرارهای گاه و بیگاه، اما این آخری ها اسمش را گذاشته ایم: «ناهار چی درست کنم؟!» هر روز اول صبح بعد از فرستادن بچه هایمان به مهد و مدرسه، می آییم سری به هم می زنیم. به هم روحیه می دهیم. عکس می‌گذاریم از آشپزخانه ای که لزوما مرتب نیست و به هم یادآوری می‌کنیم لازم نیست وسط این همه مسئولیت، حتما سینک آشپزخانه ات از تمیزی برق بزند.

بعد می رسیم به سؤال هرروزمان، نهار چی درست کنم؟ ما هر چهار نفر مثل خیلی از زن های دیگر، باید برای درست کردن یک وعده نهار، فکر خیلی چیزها را کرده باشیم. از آن دودوتا چهارتاهای دوران دبیرستان، همین مدیریت یخچال و فریزر و قفسه خشکبار خانه برایمان مانده. «واو» می‌گوید نهار می رود خانه مادرش. «سین» می‌گوید دمی‌گوجه می‌گذارد. «ز» یک وعده مرغ انداخته توی قابلمه و من هنوز نمی دانم چه‌کار کنم.

من از همین فکر کردن به وعده های هرروزه نهار و شام خسته ام. از شمردن وعده های چرخ‌کرده و خورشتی. از مراعات ذائقه همسر و بچه ام. از اضطراب ته کشیدن رب و روغن و برنج. من شبیه به خیلی زن های دیگرم. شبیه به هم‌کلاسی های سابقم که همگی داریم توی یک زندگی کارمندی ساده، چرتکه می اندازیم و هنرمندانه همه چیز را مدیریت می‌کنیم. از حجم فکر و خیال سرک می‌کشم توی مجازی. لابه‌لای کلیپ های طنز و روان شناسی کودک و برش های سینمایی، یک نفر دارد سماق پلو می پزد. خوشم می آید. می روم سروقت فریزر. یک وعده گوشت چرخ‌کرده می‌گذارم بیرون و یک کاسه برمی دارم برای خیس کردن برنج. در ظرف برنج را که باز می‌کنم، چندپیمانه بیشتر باقی نمانده است. شانه هایم می افتد.

روز دارد خودش را به سمت ظهر می‌کشاند. فکر می‌کنم همین حالا که آن بیرون، جریان زندگی به سرعت جلو می رود و آدم ها از این سو به آن سو برای یک لقمه نان می دوند، چند نفر مثل من از رویارویی با ته مانده های کیسه برنج، بغضشان گرفته؟ فکر اینکه دوباره چند درصد حقوق یک ماهمان باید برای یکی دوکیسه برنج درجه چند برود، سینه ام را سنگین می‌کند. ته مانده برنج را می ریزم توی کاسه.

برمی‌گردم توی گوشی. از توی فروشگاه های آنلاین، قیمت تازه برنج را جست وجو می‌کنم. چندبار صفحه را بالا و پایین می‌کنم. قیمت همان برنجی که آخرین بار خریده بودیم، بیشتر از دوبرابر شده. دوستم توی گروه یک پیام صوتی بلند بالا گذاشته. همینطور که به صدای درددل هایش گوش می‌کنم، ظرف های صبحانه را آب می‌کشم و بغضم را فرو می خورم. احساس می‌کنم هرکداممان، دنباله رنج های دیگری هستیم. داریم از یک شیب تند بالا می رویم و آفتاب تا مغز استخوانمان تابیده.

دوست داشتم عقربه ها به عقب برمی‌گشت و درست پس از آن بوسه کوچک روی گونه های دخترم، در را دوباره می بستم و بعد بی خیال آنچه توی آشپزخانه داریم، یک وعده گوشت می انداختم توی قابلمه و عوض گشتن توی فروشگاه های آنلاین موادغذایی، سری به تورهای شمال و هتل های ساحلی می انداختم تا یک هفته ای بچه ها را برداریم و از محاصره این هوای آلوده، به آغوش طبیعت برگردیم.

اما واقعیت چیز دیگری است. باید خودم را جمع و جور کنم و تا قبل بیدار شدن پسرک، گوشت های قلقلی سماق پلو را آماده کنم و امیدوار باشم همانطور که تااینجای کار پیش آمدیم، باقی راه را هم ادامه خواهیم داد. حالا یک سفر شمال کمتر و یک پیمانه برنج، سرخالی تر....

کارتون شهر

مجید ادیبی

معاون عملیات پلیس راهور:
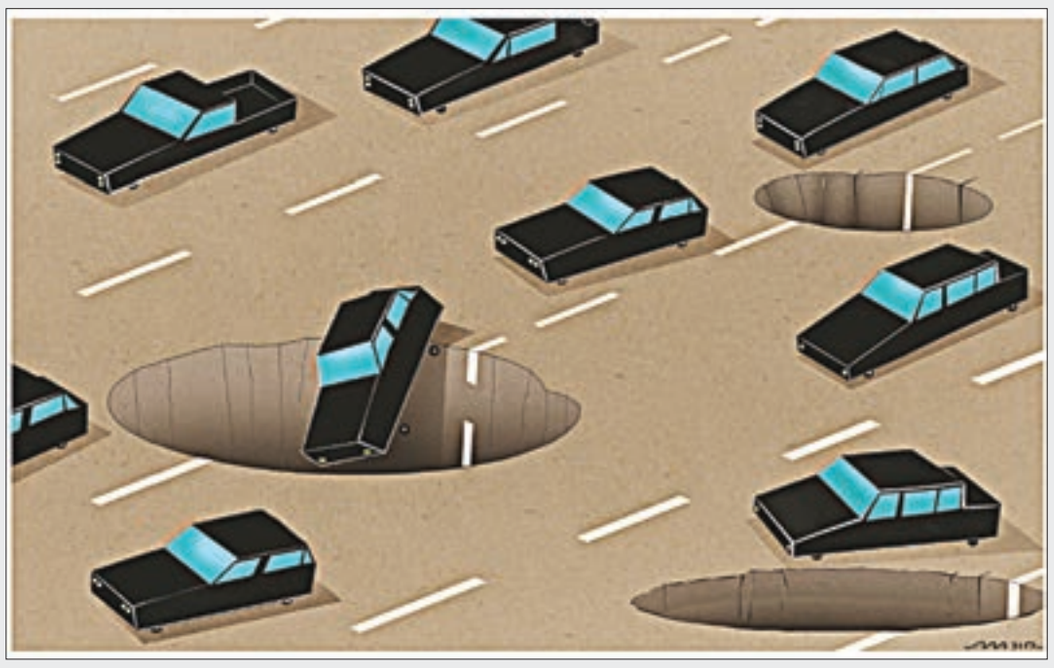
بالغ بر ۵۲۰۰ نقطه پرتصادف اولویت دار در سطح معابر شهری و جاده‌ای کشور شناسایی شده است.